



- 1- میان انزوا و تنهایی / دانالد هال
  - 2- مونرو از نگاه نویسندگان
- ترجمه فارسی: گیل آوایی

## 1

## میان انزوا و تنهایی

دانالد هال<sup>1</sup>

ترجمه فارسی: گیل آوایی

در هشتاد و هفت سالگی خود، منزوی هستم. من به تنهایی در یک طبقه از خانه روستایی که خانواده ام از زمان جنگ داخلی (جنگ داخلی آمریکا - م) در آن می زیست، زندگی می کنم. مادر بزرگم کیت<sup>2</sup>، هم پس از مرگ پدر بزرگم، تنها در اینجا زندگی می کرد. سه دخترش به دیدار او می آمدند. در سال 1975 او در سن نود و هفت سالگی در گذشت و من به جای او نشستم. چهل سال عجیبی که من روزهایم را تنها بر روی یکی از دو صندلی گذراندم. روی صندلی روکشی شده آبی در اتاق نشیمنم از پنجره به انبار قدیمی رنگ نشده، طلایی و خالی از گاوها و اسب رایلی<sup>3</sup> نگاه می کنم. به گل لاله نگاه می کنم: به برف نگاه می کنم. روی صندلی مکانیکی<sup>4</sup> اتاق پذیرایی نشسته و این پرگردها را می نویسم و حروف را انشاء می کنم. من اخبار تلویزیون را هم می بینم. اغلب بدون این که به آنها گوش کنم در انزوای بسیار آرامبخش، لم می دهم. کسانی می خواهند به دیدارم بیایند اما عموماً من آنها را نمی پذیرم. خلوت خودم را حفظ می کنم (ترجیح می دهم - م). لیندا<sup>5</sup> دو شب در هفته می آید. دو تن از بهترین دوستان مردم از نیوهمپشایر<sup>6</sup> که در مین<sup>7</sup> و منهتن<sup>8</sup> زندگی می کنند، هر از گاهی سری به اینجا می زنند. چند ساعتی در هفته کارول<sup>9</sup> کارهای شستشوی لباسهایم را انجام می دهد و قرصهای مرا می شمارد و خوردن داروهایم را پی می گیرد. من در انتظار حضورش هستم و وقتی هم از پیشم می رود، احساس آسوده ای دارم. گاه گاهی بویژه شبها، انزوای من نیروی آرامبخشش را از دست می دهد و تنهایی جای آن را می گیرد. من از اینکه انزوای من به من باز می گردد خوشحال می شوم.

در سال 1928 زاده شدم. من تنها فرزند بودم. در مدت رکود بزرگ اقتصادی<sup>10</sup> و دبستان گلن اسپرینگ<sup>11</sup> که هشت کلاسه بود، بسیاری از ما بدون خواهر و برادر بودیم. هر از گاهی در محله مان رفیقی داشتم اما رفاقت هرگز به درازا نمی پایید. چارلی اکسل<sup>12</sup> دوست داشت با چوب سبک و دستمال کاغذی مدلهای هواپیما بسازد. من هم همینطور بودم. اما دست و پا چلفتی بودم و سیمان در میان بالهای کاغذی می ریختم. مدلهای او پرواز می کردند. بعدها، من تمبر جمع آوری می کردم و فرانک بنديکت<sup>13</sup> هم همینطور بود. از جمع آوری تمبر هم خسته شدم. در کلاسهای هفت

<sup>1</sup> Donald Hall<sup>2</sup> Kate<sup>3</sup> Riley<sup>4</sup> منظور صندلی راحتیست که برای راحتی می توان آن را تغییر داد. نوعی میل یک نفره قابل تغییر<sup>5</sup> Linda<sup>6</sup> New Hampshire<sup>7</sup> Maine<sup>8</sup> Manhattan<sup>9</sup> Carole<sup>10</sup> رکود بزرگ اقتصادی، بزرگترین رکود اقتصادی در تاریخ جهان صنعتی بود که از 1929 تا 1933 ادامه یافت. پانزده میلیون آمریکایی بیکار بودند و نزدیک به نیمی از بانکها ورشکست شدند. (گفتاوری و ترجمه از سایت تاریخ در اینترنت)<sup>11</sup> Spring Glen<sup>12</sup> Charlie Axel<sup>13</sup> Frank Benedict

و هشت دخترها نیز بودند. یادم هست که با بارابارا پاپ<sup>14</sup> در تختخواب او همخوابی داشتم. هنگامیکه مادرش با دلوایی حواش به ما بود ما با لباس کامل و جدا از هم بودیم. بیشتر وقتها، پس از مدرسه دوست داشتم تنها در سایه ای در اتاق نشیمن نشسته و درس یاد می گیرفتم. مادرم خریده‌های خانه را انجام می داد یا با دوستانش بریج بازی می کرد: پدرم در دفتر کارش درآمدهایی می افزود که من آرزویش را داشتم.

تابستان، روستایم در کانتیکات<sup>15</sup> را ترک می کردم تا با پدر بزرگم در همین کشتگاه نیوهمشایر، یونجه و مانند آن جمع می کردم. او را که هر بام و شام از هفت گاو هالتسین<sup>16</sup> شیر می دوشید تماشا می کردم. نهار برای خودم ساندویچ پیاز که میان دو تکه کُفت نان<sup>17</sup>، بود، درست می کردم. از این ساندویچ پیشتر گفته ام.

در پانزده سالگی برای ادامه آخرین دوسال دبیرستان به اکستر<sup>18</sup> رفتم. اکستر از نگاه آموزشی به کالج می خورد و رفتن به هاروارد<sup>19</sup> را آسان می کرد اما من از آن متنفر بودم. پانصد دانشجوی همانند، هر دو نفر در یک اتاق، بودند. انزوا و خلوت ترسناک بود اما من تلاش می کردم به آن دست یابم. برای قدم زدنهای طولانی می رفتم، سیگار می کشیدم. خودم را در یک اتاق عجیب می یافتم و همانجا تا جایی که می توانستم می ماندم و می خواندم و می نوشتم. شنبه شب، بقیه دانشجویان در میدان بسکتبال می نشستند، یا مشتاقانه فیلم تماشا می کردند. من در اتاق خودم می ماندم و از انزوای خودم لذت می بردم.

در کالج، سوئیتهای خوابگاه یک نفره و دوفره بودند. سه سال در یک اتاق پُر از وسایلی که از خودم بودند زندگی کردم. در مدت سالهای پایانی، توانستم سوئیت یک نفره را حفظ کنم: اتاق خواب و اتاق نشیمن و دستشویی حمام. در اکسفورد<sup>20</sup>، من دو اتاق برای خودم داشتم. همه داشتند. بعد من کمک هزینه دانشجویی داشتم. بعد کتابهایی نوشتم. سرانجام بخاطر بدآمدنم از آن، دنبال یک کار گشتم. با نخستین همسرم – آن وقتها مردم زود ازدواج می کردند: ما بیست و بیست و سه سالمان بود. من در ان اربور<sup>21</sup> ساکن شدم و در دانشگاه میشیگان ادبیات انگلیسی تدریس می کردم. عاشق قدم زدن بودم و در بالا و پایین راهروها قدم می زدم. از بیتس<sup>22</sup> و جویس<sup>23</sup> می گفتم یا شعرهای توماس هاردی<sup>24</sup> و اندرو مارول<sup>25</sup> را با صدای بلند می خواندم. این علاقه ها کمتر با انزوا جور می آمدند ولی در خانه، من وقتم را در یک اتاق کوچک زیر شیروانی می گذراندم و روی شعرها کار می کردم. هوش سرشار همسرم بیش از پرداختهای ادبی بود. ما با هم زندگی می کردیم و جدا از هم بزرگ می شدیم. فقط وقت کمی از زندگیمان؛ مهمانیهای جمعی را خوش داشتیم: از مهمانیهای کوکتیل ان اربور، دریافتم که از یک مهمانی آخر هفته به مهمانی دیگر کشانده می شدم. این مهمانیها سبب شد که از زندگی زناشویییم فاصله بگیرم. دو یا سه مهمانی آن چنانی در جمعه ها و بیشترش در شنبه ها بود که زن و مرد را از یک اتاق پذیرایی به اتاق پذیرایی دیگر می کشاند. ما لاس می زدیم می نوشیدیم گپ می زدیم بی آنکه یادمان می بود یکشنبه یا شنبه شب چه می گفتیم.

<sup>14</sup> Barbara Pope

<sup>15</sup> Connecticut

<sup>16</sup> Holsteins هولستاین یا هولشتاین، نوعی گاوهای شیرده در شمال امریکاست که اصلیت آنها از هلند (فریسلند و شمال هلند) و آلمان (شلسویگ در شمال آلمان) می باشد. (گفتاوری از ویکیپدیای انگلیسی)

<sup>17</sup> Wonder Bread منظور نام تجاری نوعی نان در شمال امریکاست از 1921 تولید و توزیع می شد.

<sup>18</sup> Exeter

<sup>19</sup> Harvard

<sup>20</sup> Oxford

<sup>21</sup> Ann Arbor شهری در ایالت میشیگان امریکاست.

<sup>22</sup> Yeats (William Butler Yeats) متولد 29 ژانویه 1865 و درگذشت 28 ژانویه 1939، شاعر و نویسنده ایرلندی، یکی از شناخته شده ترین چهره های ادبی قرن بیستم و نیز دو دوره سناتور ایالت ایرلند آزاد بود. (گفتاوری و ترجمه از اینترنت انگلیسی)

<sup>23</sup> Joyce (James Augustine Aloysius Joyce) نویسنده و شاعر، آموزگار و منتقد ادبی ایرلندی (متولد 2 فوریه 1882 و درگذشت 13 ژانویه 1941)

<sup>24</sup> Thomas Hardy متولد 2 جون 1840 و درگذشت 1928 یکی از مشهورترین نویسندگان و شاعران ادبیات انگلیسی

<sup>25</sup> Andrew Marvell شاعر باورمند به علوم ماورای طبیعی! که سابقه سیاسی او شناخته تر از شاعریش بود.

پس از شانزده سال ازدواج، من و همسر من از هم جدا شدیم. پنج سال باز تنها شدم اما بی آنکه از انزوایم راحت بوده باشم. بدبختیهای یک ازدواج بد را با بدبختیهای **بوربون**<sup>26</sup> نوشیدن قسمت می کردم. با دختری قرار می گذاشتم که روزانه دو بطر ودکا می نوشید. هر هفته با سه یا چهار زن قرار می گذاشتم. گاهی سه زن در یک روز. سرودن شعر کم و قطع شد. سعی کردم فکر کنم که زندگی خوشی داشتم. من زندگی خوشی نداشتم.

**جین کنیون**<sup>27</sup> دانشجوی من بود. او باهوش بود. شعر می سرود. در کلاس شاد و رُک بود. می دانستم که او در یک خوابگاه نزدیک خانه ام زندگی می کرد. از این رو یک شب در مدتی که یک جلسه طولانی یک ساعته داشتم از او خواستم در خانه ام بماند و مواظب خانه ام باشد. (در آن **ارپور**، آن زمان، سال جدایی و وارد شدن در رابطه ای دیگر بود.) وقتی به خانه آمدم، به رختخواب رفتم. از یکدیگر لذت بردیم. به اندازه لذت از عشق بازی، آزاد و رها بودیم. سپس او را برای شام دعوت کردم که در دهه هفتاد همیشه با صبحانه هم بود. ما یک بار در هفته همدیگر را می دیدیم در همان حال با دیگری هم قرار می گذاشتیم. بعد شد دو بار در هفته، بعد سه یا چهار بار در هفته و با هیچ کس دیگر قرار نمی گذاشتیم. یک شب با هم درباره ازدواج حرف زدیم. بلافاصله حرف را عوض کردیم چون من نوزده سال بزرگتر از او بودم و اگر ازدواج می کردیم او سالهای زیادی بی همسر می شد. ما در ماه آوریل 1972 ازدواج کردیم. ما سه سال در آن **ارپور** زندگی کردیم و در سال 1975 از **میشیگان**<sup>28</sup> به **نیوهمشایر** کوچ کردیم. او از این خانه خانوادگی روستایی خیلی خوشش می آمد.

من تقریباً به مدت بیست سال پیش از **جین** بیدار می شدم و برای او در رختخوابش قهوه می آوردم. او وقتی از خواب برمی خاست، "**گاس**"<sup>29</sup> سگمان را بیرون می برد. سپس هر کدامان به اتاق کارمان، در دو جهت مخالف خانه مان می رفتیم و به کار نوشتن می پرداختیم. اتاق کار من در طبقه هم کف و جلوی خانه، مقابل جاده شماره 4 بود. اتاق کار او در طبقه دوم، پشت خانه، برابر چمنزار کوه **راگد**<sup>30</sup> بود. در دو انزوای جدایمان، هر کدام صبحها شعر می نوشتیم. نهار می خوردیم که ساندویچ بود. برای قدم زدن می رفتیم بی آنکه با هم حرفی بزنیم. پس از آن بیست دقیقه خواب نیمروز داشتیم تا نیروی دوباره ای برای بقیه روز می داشتیم و بعد به کارهای معمولی مان در باقیمانده روز می پرداختیم. سپس حس می کردم به نوازش نیاز داشتم اما نیروی جوانی **جین** تازه اوج می گرفت و او به اتاق کارش می رفت.

چند ساعت پس از آن، من هم به پشت میز کارم می رفتم. آخرای روز یک ساعتی برای **جین** با صدای بلند شعر می خواندم. من بخش پیش درآمد از **وردزورث**<sup>31</sup>، دو بار خواندن سفیران از **هنری جیمز**<sup>32</sup>، و صیتنامۀ کهن از **ویلیام فالکنر**<sup>33</sup>، و بیشتر شعرهای قرن نوزدهم از **هنری جیمز** را می خواندم. پیش از شام یک آبجو می نوشیدم و در حالیکه **جین** جرعه ای شراب می نوشید و آشپزی می کرد، من هم نگاهی به نیویورکر می انداختم. او آرام آرام شاید کُلت گوشت گوساله، با قارچ و آبگوشت سیر یا شاید مارچوبۀ تابستانی روییده در طرف دیگر خیابان، شام خشمزه ای می پخت. آن گاه در حالیکه او شمع روشن می کرد، از من می خواست بشقابمان را روی میز بچینم. اگرچه هنگام شام در باره روزهای جدای از هم حرف می زدیم.

نیمروزهای تابستان را ما به **ایگل پاند**<sup>34</sup> می رفتیم. کمی در ساحل کوچک میان غورباغه ها، راسوها و سگ آبی می گذرانیدیم. در حالیکه من روی صندلی پارچه ای نشسته و کتاب می

<sup>26</sup> Bourbon نوعی مشروب آمریکای شمالی/مانند ویسکی!

<sup>27</sup> Jane Kenyon

<sup>28</sup> Michigan

<sup>29</sup> Gus

<sup>30</sup> Ragged Mountain

<sup>31</sup> William Wordsworth شاعر رمانتیک انگلیس، زاده شده در 7 آوریل 1770 و درگذشت 23 آوریل 1850) < گفتاوری از ویکیپدیای انگلیسی)

<sup>32</sup> Henry James نویسنده آمریکایی زاده شده در 15 آوریل 1843 و درگذشت 28 فوریه 1916- او بعنوان چهره ای کلیدی میان واقعگرایی و تحددگرایی ادبی و به باور بسیاری او بزرگترین نویسنده رمانها به زبان انگلیسی است.

<sup>33</sup> William Faulkner

<sup>34</sup> Eagle Pond نام یک دریاچه/تالاب/آبگیر است.

خواندم، جین در آفتاب دراز کشیده و حمام آفتاب می گرفت. هر از گاهی ما برای شنا به داخل دریاچه می رفتیم. گاهی برای شام زودهنگام، روی منقل ذغالی سوسیس کباب می کردیم. پس از بیست سال از ازدواج فوق افعاده مان، با هم زندگی کردن و نوشتن در دو انزوا، جین بر اثر سرطان خون در 22 آوریل 1955، در سن چهل و هفت سالگی، درگذشت. حالا 22 آوریل 2016 است. و از مرگ جین بیش از دو دهه گذشته است. اوایل امسال در هشتاد و هفت سالگی، من به نوعی به سوگ او نشسته ام که هرگز چنین سوگی نداشته بودم. من بیمار شدم و فکر کردم که در حال مرگ بودم. هنگام که جین در حال مرگ بود، من هر روز درکنارش ماندم. یک سال و نیم. هولناک بود که جین چنان جوان می مُرد. و رستگاران بود چونکه من می توانستم هر ساعت از روز با او باشم. ژانویه گذشته، باز هم سوگوار شدم. این بار بخاطر اینکه او کنار من نمی نشست زمانی که من می مُردم.

متن انگلیسی از سایت نیویورکر برگرفته شده است.

## 2

### مونرو از نگاه نویسندگان

ترجمه فارسی: گیل آوایی

[gilavaei@gmail.com](mailto:gilavaei@gmail.com)

تاریخ انتشار ترجمه فارسی: شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۹۹ - ۱۳ فوریه ۲۰۲۱

نیویورکر: ما از شماری از نویسندگان پرسیدیم که داستانهای الیس مونرو چه معنایی برایشان داشته است. پاسخهای آنها را در اینجا می خوانید<sup>35</sup>:



### مارگارت اتوود<sup>36</sup>:

<sup>35</sup> ( ما از شماری از نویسندگان خواستیم نگاهشان را در رابطه با داستانهای الیس مونرو بگویند. پاسخ آنها را اینجا می خوانید: - م

<sup>36</sup> مارگارت النور اتوود (به انگلیسی: Margaret Elnor Atwood) (زاده ۱۸ نوامبر ۱۹۳۹) نویسنده، شاعر، منتقد ادبی، فعال سیاسی و فمینیست سرشناس کانادایی است. کتابهای آدمکش کور برنده جایزه بوکر سال ۲۰۰۰ و اوریکس و کریک از آثار او هستند. مارگارت اتوود در ۱۸ نوامبر ۱۹۳۹ در اتاوا زاده شد. او کودکی خود را در جنگل‌های شمال کبک در کنار پدرش که یک گیاهشناس بود گذارند. تجربه این نوع زندگی در دوران کودکی، بعدها در آثار اتوود در به‌کارگیری تعبیرها از دنیای جانوران و طبیعت نمود یافت. او تاکنون بیش از ۳۰ کتاب شامل رمان، داستان‌های کوتاه، شعر و نقد ادبی، تاریخ اجتماعی و کتاب‌های کودکان را به تالیف رسانده است. آثار او ریشه در رئالیسم سنتی دارند و در نوشته‌هایش از زن به‌عنوان شخصیت اصلی استفاده می‌کند.

همانطور که در مقدمه ام برای معرفی "مجموعه ای از داستانهای او" (الیس مونرو 0 م) نوشتم:

بواسطه داستانهای مونرو، **هورن کانتی**<sup>37</sup> **سو وستو**<sup>38</sup> به شهر **یوکنپاتافای**<sup>39</sup> **فالکندر**<sup>40</sup> پیوسته است چنانکه شمایی اسطوره ای از سرزمین **الیس**<sup>41</sup>، با شگرفی نویسنده ای آفریده شد که آنرا شادمانه ستود. اگر چه در هر دو مورد، شادمانه ستودن، کلمه مناسب و گویایی نیست. "تشریح شده"<sup>42</sup> شاید معنای درست تری داشته باشد نسبت به چیزی که در کار مونرو تجلی می یابد. هرچند حتی این بیان نیز خیلی بی روح و ظاهری بنظر می رسد. چیزی که ما آن را ترکیبی از دقت موشکافانه می نامیم، رونمایی باستانشناسانه، عیناً و یادآوری با جزئیات. ایرادگیری و بدجنسی و کینه توزانه تر از خوی انسانی. گفتن رازهای عشق ورزی، دلتنگی برای پایان یافتن بیچارگیها، و خوشی در شادیها و سرشاری و تنوع زندگی. همه اینها را با هم تلفیق کردن؟

الیس و من از سال 1969 با هم دوستیم. زمانی که مجموعه داستانهایش "رقص سایه های شادی" او و مجموعه شعرهای من "دایره بازی" که هر دو منشتر شدند و من برای دیدارش در ویکتوریا<sup>43</sup> رفتم. آن زمان کاناداییهای بسیاری با نوشتن داستانهای کوتاه شروع کردند چون انتشار رمان در سالهای دهه شصت در کانادا دشوار بود. ما هر دو نفر با برنامه رادیوی **سی بی سی**<sup>44</sup> **رابرت ویور**<sup>45</sup> شروع کردیم. منتخبی از آثار هیجان انگیز ادبی بود. آلیس از آن بسیار به وجد می آمد. و ما زمانی که او در لاک خود فرو رفت و از انظار عمومی پنهان شد، خوشحال شدیم و جشن گرفتیم.

.....

{از این نویسنده "تشک سنگی"، "الهه تروا"، "صدای سایه" را به فارسی ترجمه کرده ام. داستان تشک سنگی را در این نشانی (<http://shooram.blogspot.com/2012/01/stone-mattress-margaret-atwood.html>) و شعر الهه تروا را در این نشانی ([http://shooram2.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_1744.html](http://shooram2.blogspot.com/2012/01/blog-post_1744.html)) و "صدای سایه" را در این نشانی ([https://shooram2.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_25.html](https://shooram2.blogspot.com/2012/01/blog-post_25.html)) می توانید بخوانید. — گیل آوایی/فوریه 2021}

اتوود در داستانهایش واقعیت های اجتماعی را با تخیل و اسطوره شناسی و طنز همراه می کند. < گفتاوری از کتاب "تشک سنگی" فارسی/گیل آوایی

<sup>37</sup> شهر هورون Huron County

<sup>38</sup> بخشی پیوسته به شهر Sowesto

<sup>39</sup> Yoknapatawpha County

<sup>40</sup> Faulkner

<sup>41</sup> منظور الیس در سرزمین عجایب کتابی برای کودکان از لوئیس کارول است که در سال 1865 منتشر شد.

<sup>42</sup> گالبدشکافی شده، ت

<sup>43</sup> Victoria

<sup>44</sup> CBC

<sup>45</sup> Robert Weaver



## جولیان بارنز<sup>46</sup>:

آلیس مونرو می تواند شخصیت‌های زیادی از میان زمانها به شیوه ای بازآفرینی کند که هیچ نویسنده دیگری نمی تواند. شما از اینکه زمان در حال گذر است آگاه نیستید. فقط زمانی که گذشته است آگاه می شوید. خواننده است که شخصیتها را همانند می کند و در می یابد که زمان گذشته است و زندگیشان تغییر کرده است. بی آنکه کاملاً دریافته باشد چگونه چه وقت و چرا تغییر یافته است. این توانایی عجیب چرایی ژرفا و غنای داستانهای مردم را توضیح می دهد من گاهی سعی کرده ام روی این که او چگونه چنین کاری می کند کار کنم اما هرگز موفق نشده ام و از این ناموفق بودن خوشحالم چون هیچ کس دیگری هم نمی تواند یا شاید مجاز باشد از این که مانند آلیس مونرو بزرگ بنویسد.

- گیل آوایی: داستانی از جولیان بارنز همراه با داستانی از هاروکی موراکامی را با عنوان دو داستان از دو نویسنده، منتشر کرده ام. این کتاب را می توانید از نشانی زیر دریافت/دانلود نمایید:  
[https://www.mediafire.com/file/i69dfi2wt4h8svw/gilavaei\\_murakami\\_barnes\\_2stories\\_persian.pdf/file](https://www.mediafire.com/file/i69dfi2wt4h8svw/gilavaei_murakami_barnes_2stories_persian.pdf/file)

-

---

<sup>46</sup> جولیان پاتریک بارنز (به انگلیسی: Julian Patrick Barnes) نویسنده و منتقد ادبی انگلیسی است. او در ۱۹ ژانویه سال ۱۹۴۶ در یک خانواده فرهنگی به دنیا آمد و از کالج مگدالن آکسفورد در سال ۱۹۶۸ فارغ التحصیل شد. او به مدت سه سال فرهنگ نویس و ژورنالیست انگلیسی آکسفورد بود و بعد از آن در نیو استیتسمن و آبزرور (به انگلیسی: Observer) نقد می نوشت. (گفتاوری از کتاب منتشر شده با نشانی داده شده در بالا. -م)



## شیلا هتی<sup>47</sup>:

در این سرزمین پهناور با جمعیت کم، چند نفری هستند ( به هر روی از نگاه من) که قهرمانان فرهنگی اند. **گلن گولد**<sup>48</sup> یکی از آنهاست. آلیس مونور یکی دیگر از آنهاست. در واقع من همیشه به آنها می اندیشم. آنها چیزهای همسانی ارائه می کنند: سازگاری و استحکام، جدیت، گرایشی تسلیم ناپذیر، و کاری که می ترساند، بی تزویر و کامل.

او همیشه کاری که می خواسته انجام داده است. همانطور که می خواسته است. به او می نگری و می اندیشی. البته تمام هوش و زیرکی و نیرویت را بطور مداوم به کار می گیری. هیچ چیز دیگر نیست. او در شهر کوچکی زندگی می کند. همان نماینده برای نشر آثارش را از دهه هفتاد تا کنون دارد. کتابهایش را بازخوانی نمی کند و مصاحبه ای انجام نمی دهد. بنظر می رسد نمی خواهد و قتش را هدر دهد. او درست سراغ مطالبی می رود که برایش بیشترین اهمیت را دارد. اولین کتابی که از مونرو خوانده ام نمی دانم. احتمالاً دوران تحصیل بود. یقیناً! کتابهایش همیشه در خانه وجود داشت. در کانادا، او همیشه مطرح است. مانند ملکه.

تا اینکه در دوران بیست سالگیم، بعنوان یک طرفدار آلیس مونرو، نامه ای به او نوشتم. یاد نمی آید در نامه چه نوشتم اما یادم است چطور می لرزیدم. ماهها بعد، کارتی در صندوق پستی دیدم که او، با بیان زیبا و مهربانی تمام، نوشته بود: متشکرم. برایم شگفت آور بود چنانکه تا آن وقت هرگز بیگانه ای به او نگفته بود که داستانهایش آن همه اهمیت داشت. چقدر زنده و شاداب! او طی سالها باید صدها اگر هزارها نباشد، کارت فرستاده باشد. او به من نشان داده است که یک نویسنده می تواند مهربان و در عین حال استاد، باشد. کسی که مجبور نیست گوشه گیرانه یا با برتری برخورد کند. در واقع بهترین نویسندگان احتمالاً بهترین انگیزه برای جهان هستند. آنها در عشق، زیاده رو و نسبت به جهان بخشنده اند نه برعکس.

در کانادا نمی توانی از خودت یک چهره بسازی. باید بگذاری دیگران از تو چهره ای برای تو بسازند. بر همین پایه، پاسخ به کتابش " فکر می کنی که هستی؟" جذاب است. کتابی که وقتی چهل و یک ساله بود منتشر شد. ( این پرسش را از هر کانادایی ای که به هر چیز بزرگ تشویق می شوند، ) می توان پرسید که او به شمار همان سالهای پس از آن " برنده جایزه نوبل" است. نه اینکه هماره این پاسخ او باشد بلکه جالب اینکه می تواند پاسخ ما باشد.

<sup>47</sup> شیلا هتی Sheila Heti متولد 25 دسامبر 1976، یکی از نویسندگان کاناداست. پدر و مادرش از مهاجران یهودی مجارستانی هستند. از آثار او می توان " صندلیها جایی هستند که آدمها می روند"، "ما به یک اسب نیاز داریم"، "زنها در لباس"، "مادری" را نام برد. (ترجمه از متن انگلیسی در ویکیپدیا - م)



## جانپا لاهیری<sup>49</sup>

وقتی به کارهای او رسیدم، حسی انقلابی از آنها داشتم و هنوز هم همینطور است. او به من آموخت که داستان کوتاه می‌آواند هر کاری بکند. او پرداختِ داستانی را در سر می‌پروراند. او به من انگیزهٔ پرداختِ ژرفتر داده است تا آخرین نفس پیش بروم<sup>50</sup>. کار او رازِ روابط انسانی، روانشناسی انسانی، ذات وجودی انسان، نیروی پیشران ادبیات؛ را ثابت می‌کند. من از این خبر لذت بردم. من برای او به وجد آمدم: احترام من برای او بی‌اندازه است. و من برای خوانندگان در دنیا هیجانزده‌ام که به یمن همین تقدیر از شناخت شگرف، او را کشف خواهند کرد و همچون گنجینه‌ای او را برای آینده حفظ خواهند نمود.



## لوری مور<sup>51</sup>

انتخابِ الیس مونروی درخشان<sup>52</sup>، یک انتخاب هیجان‌انگیز است. یک پیروزی برای نویسندگان داستان کوتاه در هر جایی که هستند. کسانی که کارهای او را در شکلی از هراس آغازهای آن نگه داشته‌اند. و آن نیز یک پیروزی برای مترجمان اوست. کسانی که کاری فوق‌العاده کرده‌اند تا عظمت او را به آنانی که آثار مونرو را به زبان انگلیسی، زبانی که او آنها را نوشته است نمی‌خوانند، منتقل می‌کنند.

این ممکن است با درونمایه‌های پایا و ساختار روایتی رادیکال مربوط باشد اما این کیفیتها بنظر با ترجمه دقیق حفظ شده است. چنانچه داستانهای کوتاه، در بارهٔ زندگی و رُمانها، در باره جهان است، یکی می‌تواند داستانهای گنجای الیس مونرو را ببیند طوری که کمی از هر دو باشد: سرنوشت و زمان و عشق، عناصری که او بیشترین علاقه را به آنها دارد. همینطور نتایج غیرقابل انتظارشان هم. او به ما یادآوری می‌کند که عشق و ازدواج هرگز مانند داستانها بی‌اهمیت نیستند. این که در عین شکلهای زندگی، به درستی یا نادرستی، باقی می‌مانند. او بی‌پرده پوشی بویژه خشونت انسان را دآوری می‌کند اما اجازه می‌دهد انسان برای بیان آنها خود با آنها

<sup>49</sup> جانپا لاهیری Jhumpa Lahiri در اصل نیلانجانا سودشنا Nilanjana Sudeshna و متولد 11 جولای 1967، یکی از نویسندگان امریکاییست. او بیشتر بخاطر داستانهای کوتاه، مقاله‌ها و رُمانهایش شناخته شده است. (گفتاوری از ویکیپدیای انگلیسی)

<sup>50</sup> (به سوی هفتم پیش بروم و از پا ننشینم -م)

<sup>51</sup> لوری مور Lorrie Moore که با نام ماری لورنا مور در 13 ژانویه 1957 زاده شده است نویسنده‌ای امریکایی و بیشتر برای داستانهای کوتاه طنز و زننده‌اش شناخته شده است. (گفتاوری از ویکیپدیا انگلیسی)

<sup>52</sup> منظور انتخاب الیس مونرو بعنوان برندهٔ جایزه نوبل ادبیات است. -م

روبرو شده و بگوید. او رازگونی را ارج می نهد و یک شاهد بی طرف در برابر رویدادهای غیرقابل پیش بینیست. هوشمندی او در جزئیات عجیبی ست که بازآشکار می شوند. اما همینطور هم گستردگی نگاهش است که شکلی کوچکتر از موضوع بر می تابد یا شکلی که اندک کسانی هستند چنان گسترده به موضوع درمانگران آشنا باشند. او نویسنده داستان کوتاه است که برای موضوعی داستان، و هر محدوده صوری را می بیند. و از این رو ایده روایتی کوتاه را شکل می دهد و دوباره تجسمی از آن می دهد که یک داستان کوتاه چه می تواند بکند.



### جویس کارل اُتس<sup>53</sup>

مونرو یک نویسنده شگفت انگیز است. او کسیست که من در دهه شصت (1960م) هنگامی که در اونتاریو کانادا می زیستم، آغاز به خواندن کارهایش کردم. آلیس مونرو همیشه در میان دیگر نویسندگان، نویسنده نویسندگان بوده و هست. خواندن آثار او برآستی مایه خوشوقتیست. و چه تشویقیست برای آنهایی که خواندن داستانهای کوتاه را دوست دارند. داستانهای این استاد واقعیتگرا را می خوانند. داستانهای کوتاه چوخوفی نیز مایه افتخار است. در جهانی چنان سیاسی شده و پارتیزانی، دستاوردهای الیس مونرو برآستی یک استثناء است.



### رکسانا رابینسن<sup>54</sup>:

الیس مونرو مانند چوخوف<sup>55</sup> هرگز برای بیان یک نکته سیاسی نمی نویسد. مونرو اهل جنسیتگرا نیست. او تیشه ای برای خرد کردن در دست ندارد. او صرفاً برای شاهد بودن تجربه

<sup>53</sup> جویس کارل اُتس Joyce Carol Oates متولد 15 جون 1938 نویسنده آمریکاییست. او اولین کتابش را در سال 1963 منتشر نمود و از آن پس تا کنون 58 رمان و شماری فیلمنامه منتشر کرده است. (گفتاوری از ویکیپدیای انگلیسی)

<sup>54</sup> رکسانا رابینسن Roxana Robinson متولد 30 نوامبر 1946 نویسنده آمریکاییست. او به پیوندها و گسستههای خانوادگی می پردازد. معروف ترین کتاب او بنام ارزش/خرج/هزینه، است که از سوی نشریه واشنگتن پست به عنوان یکی از بهترین پنج کتاب سال 2008 معرفی شده است. < گفتاوری و ترجمه از اینترنت

های انسان است که، از خطوط مقدم<sup>56</sup>، گزارش می دهد. با این حال هم، دارد نکته ای سیاسی بیان می کند. کسی که رادیکال است چون چنان بزرگ و ناآرام است. موضوع این است که دختران زنان حتی آنهایی که به یک زندگی کوچک و محدود ختم می شوند. آنهایی که تاثیرگذاری ای در سر ندارند. آنهایی که تجربه محدودی در جهان دارند، درست به همان اهمیتی هستند که زنان و مردانند. آنهایی که مواد مخدر مصرف می کنند، از مرزها می گذرند. آنهایی که از رودخانه ها عبور می کنند یا که نهنگ شکار می کنند. ( آنهایی که در رودخانه ماهی می گیرند یا در دریاها نهنگ صید می کنند - م) زندگی زنان، نیز با نیروی زیادی پیش برده می شوند که به تمام تجربه های مهم راه می برند. چنان که بر می آید همه آنها نیروهای درونیند: خشم، عشق، حسادت، تأسف، اندوه. اینها چیزهایی هستند که زندگی ما را چنان وحشی و چشمگیر در بر می گیرند. چه در پشت پرده نمایشند یا مجموعه ای در نوسانند.

تجربه های بزرگ می توانند در هر جایی باشند: در مطب دندانپزشک، در اتاق نشیمن همسایه، در جاده روستایی در شب. اینها همان نیروهای پیشبرنده اند، حیرت انگیز، نیروهای نفسگیر در درون ما که آن لحظات را چنان زنده و تکان دهنده اند، می سازند. چیزی که در درون ماست. چیزی که ترک های چشم انداز را از هم باز می کنند، تکان دهنده و آشکار مانند روشن شدن یک چراغ در تاریکیست. کسی که اینها را به ما نشان داده است الیس مونروست.

چیزی که همه ما زندگی معمولیمان را با مسیرهای فوق العاده پیش می بریم. این مونرو است که همین را به ما یادآوری می کند و این که شگفت آوری همان است که زنان تجربه می کنند و مردان نیز اغلب همین را از سر می گذرانند. و لزوماً نباید برای شکار نهنگ بر یک کشتی ویژه شکار نهنگ بود. آموزگاران پیانو، استادان از همسر جدا شده، پزشکان روستاها، زنان همسر از دست داده تنها در روستاها- همه اینها آدمهای کوچک و بی اهمیتند که زندگی پر اندوهشان را پیش می برند. زنان زندگی دشوارشان را پیش می برند. او (مونرو - م) این را به حقیقت تبدیل کرده است.

....  
متن انگلیسی از سایت نیویورکر برگرفته شده است.

.....

گیل آوایی: بخشهای پیوست را جهت آگاهی علاقمندان به ترجمه فارسی بالا افزوده ام.  
شنبه ۲۵ بهمن ۱۳۹۹ - ۱۳ فوریه ۲۰۲۱



الیس مونرو

فشرده ای از زندگی ادبی الیس مونرو

<sup>56</sup> فکر می کنم منظور از درگیر بودن مستقیم در واقعیت است که مونرو از آن و از او می گوید. خطوط مقدم مانند خط مقدم نبرد است. خط مقدم چالش، درگیری انسان با معضلی که با آن دست و پنجه نرم می کند. مانند خبرنگاری که از یک چالش، از یک درگیری واقعی! اثر خطوط مقدم جبهه! است گزارش می دهد! شاید! - م

آلیس مونرو (زاده شده در 10 جولای 1931، وینگهام<sup>57</sup>، اونتاریو، کانادا) نویسنده کانادایی ست که با داستانهای کوتاه خود معروفیت جهانی یافت. داستانهایی که عموماً از جنوب غربی اونتاریو مایه می گیرد و شخصیت‌های داستانی اش مردمانی از همان منطقه با شناسه ی اسکاتلندی-ایرلندی ست.

نخستین مجموعه داستانهایش بنام رقص سایه های شاد<sup>58</sup> (1968) منتشر شد. این یکی از سه مجموعه داستانهاست. دو مجموعه دیگر عبارتند از فکر می کنی که هستی؟<sup>59</sup> (1978) که با نام دختر گدا<sup>60</sup>: داستانهای فلو و رز نیز منتشر گردید، و پیشرفت عشق<sup>61</sup> (1986) که جایزه سالانه ی ادبی فرماندار کل<sup>62</sup> برای داستان را از آن خود کرد.

دومین مجموعه زندگی دختران و زنان<sup>63</sup> (1971)، خواسته ام به تو بگویم<sup>64</sup> (1974)، ماه های جوپیتر<sup>65</sup> (1982)، دوست جوانی ام<sup>66</sup> (1986)، یک ایستگاه توحش<sup>67</sup> (1994)، و عشق یک زن خوب<sup>68</sup> (1998)، را نیز شامل می شود.

کتاب او بنام رازهای باز<sup>69</sup> (1994) در بر گیرنده داستانهایی از تپه های نیمه متمدن جنوب اونتاریو تا کوه های آلبانیا است، در داستان فراری<sup>70</sup> (2004) مونرو عمق زندگی مردم عادی را کشف می کند و چشم انداز از قلعه صخره ای<sup>71</sup> (2007) ترکیبی از تاریخ، یاداشتهای خانوادگی و روایتی از درخواستهای پرسش برانگیز و پاسخهای مبهم است. مونرو در سال 2009 جایزه مان بوکر اینترنشنال را برد که در همان سال مجموعه داستانهای " شادی بیش از حد منتشر شد. داستانهای کوتاه مونرو در باره فرسایشهای آلازیم در داستان خرس به کوهستان آمد<sup>72</sup> که با درونمایه های نفرت، دوستی، اظهار عشق، عشق ورزی، ازدواج (2001) منتشر و در فیلمی بنام دور از او<sup>73</sup> (2006) انعکاس یافت. < گفتاوری از سایت بیوگرافی

.....

## آثاری از الیس مونرو که به فارسی ترجمه کرده ام:

### دو داستان

1- برخی زنها از الیس مونرو

2- کافه تریا در شب و استخر در باراناز یوکو اوگاوا / Yoko Ogawa / ترجمه از ژاپنی به انگلیسی:

استیفن اسنایدر / Stephen Snyder / ترجمه فارسی دو داستان: گیل آوایی  
نشانی:

<http://shooram2.blogspot.com/2017/06/blog-post.html>

### دو داستان از دو نویسنده

<sup>57</sup> Wingham

<sup>58</sup> Dance of the Happy Shades (1968)

<sup>59</sup> Who Do You Think You Are? (1978)

<sup>60</sup> Beggar Maid

<sup>61</sup> The Progress of Love (1986)

<sup>62</sup> annual Governor General's Literary Award

<sup>63</sup> The Lives of Girls and Women (1971)

<sup>64</sup> Been Meaning to Tell You (1974)

<sup>65</sup> The Moons of Jupiter (1982)

<sup>66</sup> Friend of My Youth (1986)

<sup>67</sup> A Wilderness Station (1994)

<sup>68</sup> The Love of a Good Woman (1998)

<sup>69</sup> Open Secrets (1994)

<sup>70</sup> Runaway (2004)

<sup>71</sup> The View from Castle Rock (2007)

<sup>72</sup> The Bear Came over the Mountain

<sup>73</sup> Away from Her (2006).

الیس مونرو و *Alice Munro* - سلمان رشدی *Salman Rushdie*  
ترجمه فارسی: گیل آوایی  
نشانی:

<http://shooram2.blogspot.com/2018/06/alice-munro-salman-rushdie.html>

ده داستان از الیس مونرو

نشانی برای دریافت/دانلود:

[http://www.mediafire.com/file/19wvfi2551mxjxh/gilavaei\\_alicemunroe\\_persian-10stories.pdf/file](http://www.mediafire.com/file/19wvfi2551mxjxh/gilavaei_alicemunroe_persian-10stories.pdf/file)

.....

توجه:

متون فارسی و انگلیسی، همراه با شناسه های دیگر، بصورت پی دی اف نیز منتشر شده است. برای دریافت/دانلود کردن آن به نشانی زیر مراجعه فرمایید:

[https://www.mediafire.com/file/41dfqlx2039imjk/alicemunroe\\_donaldhall\\_persian-by-gilavaei.pdf/file](https://www.mediafire.com/file/41dfqlx2039imjk/alicemunroe_donaldhall_persian-by-gilavaei.pdf/file)